

← آب در خوابگاه ...

"بازی در یک فیلم" که چند لحظه بعد از علنی شدن این عکس، مستقل از هر تحلیل و ارزیابی که اکنون داشته باشید، سونامی بزرگی راه می افتد و له و یا علیه این کار او بسیاری مینویسند و میگویند و این مباحثات کمابیش اکنون هم ادامه دارد.

تعدادی کار او را تحسین میکنند و جرات و تابو شکنی و جسارت او را میستایند و از اینکه تن زن متعلق به خودش است و اینکه زن ناموس کسی نیست و ... حرف میزنند. طبعاً جمهوری اسلامی ایران مجدداً عکس العمل نشان میدهد و اگر دستش به گلشیفته برسد، او را در سیاه چالهای اوین و رجایی شهر تا سرحد مرگ شکنجه خواهد کرد و یا اینکه او را سالهای سال در آنجا نگه میدارد که هر آنچه آنها میگویند تکرار و تائید کند... تعدادی در این میان از عصمت و عفت حرف زده، خجولانه گفتند الان وقت این کارها نیست و از اینکه گلشیفته به فکر زندانیان سیاسی صد البته "دوم خردادی نیست" و به آنها با این کار خود لطمه زده حرف میزنند و یا اینکه نکنند کاسه ای زیر نیم کاسه است و حرف از نقش "وزارت اطلاعات و یا نفع وزارت اطلاعات" زدند.

من مقالاتی در وصف سکوت کردن در این جبوحه و اینکه در مقابل "مدرنیستهای سرکوبگر" باید ایستاد خواندم و شاید



حدود سی زن و دختر جوان با بستن سر بند و نوارهای قرمز رنگی به پاهایشان، جلوی در غربی ورزشگاه آزادی جمع شدند تا حق مسلم شان را در ورود به استادیوم آزادی به دست آورند. عکس از سال ۱۳۸۵

زرنگترین و مردردن ترین موضع را از تعدادی آل احمد پلاستیکی خوندم که برای خواباندن غائله نوشتند، گلشیفته "بگو که فقط نقش بازی کردی" و تو هنرمندی هر چیز که از تو بخواهند آن کار را انجام میدهد و غرضی نداشتی و در عین حال مطلبشان با چاشنی احترام به چادر و اینکه تو با چادر هم نقش بازی کرده ای و شخص مشخص ایشان

همه نقشهای ترا در همه حال دوست دارند و در پایان از یک موضع از خود راضی فرمودند "من با همه عرض و طولم وارد میدان شده و از تو دفاع میکنم" پس همه بروید و آسوده بخوابید که تکلیف بحث و سونامی گلشیفته معلوم شد!!



است. این حکومت، حکومت جنبشی است به نام اسلام سیاسی و این حکومت برای ماندن و نفس کشیدن به چادر و حجاب نیازمند است. این حکومت و این جنبش ارتجاعی اسلامی، تن زن را سیاسی کرده و پوشاندن زنان و تحمیل حجاب به زنان، حمله به تن و بدن زنان، یک عرصه مهم حیات و نفس کشیدن این حکومت و این جنبش است و اینرا بسیاری یا نمی بینند و یا خود را به ندیدن میزنند. برهنه شدن عالیا ماجده مهدی و گلشیفته شبیه به هم است و از نظر من حتی برهنه شدن گلشیفته جایگاه سیاسی مهمتری دارد. من قبول دارم که مبارزات زنان در ایران بسیار جلوتر از بسیاری از کشورهای اسلام زده است و قبول دارم که زنان و مردم ایران فرهنگ سیاه و ضد زن اسلامی را در زندگی روزمره و عملاً به شکست کشانده اند. اما مادام که حکومتی در ایران سر کار است که با این کارت بازی میزند و هر حرکت و هر تارمویی از زنان لرزه بر اندام آنها می اندازد، اقداماتی نظیر عکس برهنه یک زن هنرپیشه ایرانی، مستقیماً لرزه بر تن حکومت می اندازد و بهمین دلیل هم مورد غضب آنها قرار میگیرد.

روی سخن من امروز به کسانی است که میخواهند غائله فوراً ختم شود و آنها سراغ مسائل مهمترشان بروند!!!

توجه کنید ما در مورد یکی از مهمترین مسائل سیاسی در ایران حرف میزنیم.

همان کسانی که روز اول آمدن اینها یعنی

ادامه در صفحه ۳

در فیس بوک هزاران نفر درگیر این بحث هستند و از بد و بیراه گفتن های لمپنی و مزه پرانی های مردسالارانه و ضد زن تا حرف دل بسیاری از جوانان و بویژه دختران جوان و مدافعین حقوق انسانی و حرمت زنان را میتوان در این کامنتها دید. در مجموع میتوانم بگویم که یک نبرد فکری مهم در این زمینه در جریان است. که برای من بیانگر این واقعیات است:

در ایران نسل گلشیفته که چشم اش را با دیدن جمهوری اسلامی به دنیا گشود و از مهد کودک و دوران کودکی دو فرهنگ و دو رفتار را تجربه کرده، فرهنگ مدرنتر و انسانی و معطوف به زندگی و زیباییها و فرهنگ احترام به کودک و زن در زندگی



این منم ، اینجا

روزمره و فرهنگ چماق و چادر و بی حرمتی به کودک و زن و انسان و فرهنگ آخوند و ملا و پاسدار و زندان و شلاق و شکنجه ، در یک دنیای عجیب این کودکان بزرگ شدند و دنیا را در چنین تناقضاتی لمس کردند و از آن متنفر شدند. گلشیفته به نسلی تعلق دارد که در عین حال با فیس بوک و اینترنت و رابطه با دنیای خارج و مدرنیته نفس کشیده و اگر فشار حکومت و اخلاقیات و سنتهای اسلامی و مردسالارانه روی سرش نباشد زندگی مثل زندگی میلیونها زن و دختر در ایران، عین زندگی دختر فرانسوی و آلمانی و اروپایی است. اینرا همه میدانند. پس در ایران یک نسل عاصی و منزجر از چادر و حجاب و حکومت اسلامی و اسلام وجود دارد که هر گاه فرصتی بدست می آورد این انزجار و در عین حال علاقه اش به یک زندگی عادی و آزاد و شاد را نشان میدهد.

این نسل اکنون در ایران و در مصر و در سودان و در همه جا بلند شده و حق خود را میخواهد و تعدادی از اینها جسارت کرده و تابو می شکنند و معروف میشوند و یا مجبور به اختفا میگردند.

تخت خواب صورتی

شیدا از ایران



هم کار میکرد و خرج خورد و خوراک را میداد. میدونستم با شوهرش هم خیلی اختلاف داره و خیلی روزها که سرکار میامد معلوم بود شب قبل حسابی کتک خورده ولی باز به روی خودش نمی آورد و سعی میکرد با حرفهای خوش مزه روز شادی را داشته باشه

میکفتند که تن فروشی هم میکنه خیل دلم میخواست از دنیای درونش بدانم اینهمه خنده های که همیشه بر لب داشت معلوم نبود برای پنهان کردن چقدر درد و رنج در زندگی بود یک روز دیدم داره به یکی سفارش میکنه اگر بیرمرد پولداری را سراغ داشتی که لارچ هم باشه (یعنی پول خرج کن باشه) و میخواد با کسی دوست بشه من را معرفی کن حاضریم باهات دوست بشم خیلی پول لازم اگر یه آدم پولدار بهم بربخوره میتونم حداقل یکی از آرزوهای بچه ام رو برآورده کنم چند ساله که دخترم سه تا آرزو داره یکی اسکیت دوم تخت خواب صورتی یکی هم کامپیوتر و من خیلی دلم میخواد که از اونا رو بتونم بخرم.

برام عجیب بود او خیلی راحت در باره رابطه ای که

او زندگی سختی را گذرانده بود ولی همچنان شاد بود و سعی میکرد همیشه سر حال نظر بیاد بعضی وقتها فکر میکردم میخواد روی سختی ها را کم کند روزی ۱۲ ساعت در کارخانه کار میکرد و اضافه کاری هم بهشان نمیدادند گفته بودند که شیفت ما ۱۲ ساعته تازه فقط روزهای کاری را حساب میکردند و به ۳۰ روز کاری حقوق ماهانه میدادند یعنی روزهای تعطیل و جمعه به حساب نمیامد اونهم تا هر وقت مواد داشتند کار میکردند و ممکن بود ۲۰ روزی هم بیکار باشند و حقوق هم نداشتند خلاصه بردگی مطلق بود و از این درآمدی که داشت فقط میتونست قسط خونه رو بده و کمی هم تا سر ماه دستش باشه شوهرش

حرفهای زیادی پشت سرش شنیده میشد میخواست برای ادامه در صفحه ۴

عمیق تر شدن بحثها و از حمله نسل جوان به اسلام و به دین در کلیت آن است. این نوک کوه یخ جنبشی است عظیم اجتماعی و جوان و مدرن که با این نوع کارها فقط تابوشکنی نمیکند، و فقط آزادی برهنگی را نمایندگی نمیکند، یک تیر خلاص به قلب حکومتی میزند که با حجاب و تسلط بر بدن زن حکومت میکند و نفس میکشد.

خلاصه کنم جنبش مدرنیته و خلاصی فرهنگی در ایران جنبش عظیمی است که هنوز میتواند و باید سورپرایزهای زیادی را ارائه دهد. آنچه که مهم است آینده از آن این جنبش است و مدافعین رسمی و خجول جنبش اسلامی و فرهنگ زن سنتز اسلامی، ملی اسلامیها و کسانی که از زن تصویر مادر بزرگ مهربان و آشپز خوب را دارند، باید بساط ایشان را جمع کنند نسل جدیدی می آید که با انداختن حکومت اسلامی تره هم برای امثال عبادی و عباس معروفی و کلاه مخملیها همیشه طرفدار حجب و حیا و اسلام و فرهنگ پوسیده متعلق به قرون وسطی خرد نخواهد کرد. این نسل اگر بعد از حکومت اسلامی، بخواهد حکومتی بسازد و یا از حکومتی دفاع کند، آن حکومت هیچ سنخیتی با اسلام و مذهب و چادر و فرهنگ ضد زن و ضد انسانی نخواهد داشت، اینرا طرفداران حکومت اسلامی کمی بهتر و "اصلاح طلبان" و مدافعین همیشگی قوانین شریعه و فرهنگ پوسیده اسلامی بهتر است همین امروز بدانند.

محافل و جمع های زنان را تشکیل دهید!

بحث را کش ندهید، موضوع مهم نیست، لخت شدن که مهم نیست، یا نوک پستان گلشیفته کمی کج است!!!

همه کسانی که نمیدانند یا نمی فهمند و یا خود را به نفهمی میزنند، همین چند روز داغ شدن بحثها، همین موضع حکومت اسلامی، همین مدافعین خجول حکومت اسلامی، همین سکوت کردن و اندر ستایش سکوت نوشتن و همین علاقه همگانی به بحث در این مورد را ببینند و بفهمند که موضوع بسیار مهم است. اینکه خود گلشیفته تا چه حد بر همه ابعاد موضوع مسلط است و یا هر دختری که دست به بی حجابی میزند و زندان میرود و شلاق میخورد تا چه حد به کل تصویر و تحلیل آشنا است امری ثانوی است آنچه که مهم است اینست که در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی بزرگترین نبرد با سرمدار جنبش اسلامی در جریان است و یکی از مهمترین سنگرها با این حکومت نبرد بر سر حجاب، نبرد برسر لخت شدن و برهنگی و نبرد بر سر جایگاه زنان است.

یک نسل، نسل جوان مدرن و آزادیخواه و برابری طلب، نسل مدافع خلاصی فرهنگی، نسلی که از زندگی همه انرا میخواد بلند شده و در عرصه های مختلف علیه این حکومت مبارزه میکند. مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، مبارزه علیه سنگسار، با مبارزه علیه زن ستیزی و حجاب و با تابوشکنی و برهنگی بهم چفت است. آنهایی که میخواهند موضوع را فیصله یافته تلقی کنند. وحشت ایشان از

← آب در خوابگاه ...

خمینی و بنی صدر و اعوان انصار مکلا و معمم این حکومت که کفش و کلاه کرده و راهی ایران شدند تا انقلاب نسل من علیه دیکتاتوری شاه را به شکست بکشانند، اینها در پاریس گفتند که زن و مرد برابر هستند و تا پایشان به تهران رسید برای سرکوب کردن همه تاکید میکنم سرکوب کردن کارگر، سرکوب مردم ترکمن صحرا، سرکوب مردم کردستان، سرکوب کردن فعالین سیاسی سرکوب کردن چپ، اول سوت حمله به زنان را زدند و فرمان حمله آنها این بود "به زور سر زنان حجاب میکنیم" این یعنی آغاز سیاسی شدن کامل تن و بدن زن، آغاز سیاسی شدن لاک زدن و سرخاب و سفیداب زدن، آغاز سیاسی شدن کامل لخت شدن زنان و هر کس جرأت میکرد در ایران چنین کند، با او چنان کردند که همه میدانند. چند هزار زن و دختر جوان را در زندانها قبل از اعدام "ازاله بکارت" کردند، یعنی برادران پاسدار آن زمان تحت رهبری سازگارا و گنجی و اعوان انصارشان، نخست تجاوز کرده و سپس کشتند. این حکومت اسلامی ایران است. وقتی فرمان "یا روسری یا تو سری" خمینی جلااد و دیکتاتور قرن صادر شد، همان زمان خلیپها گفتن این زیاد مهم نیست زنان مشکلات جدی تری دارند، کسی که نفهمید این فرمان حجاب فرمان حمله به انقلاب و فرمان کشتار کارگر معترض و فرمان قتل عام زندانیان سیاسی است امروز هم میگوید "انشا الله گربه است"

دختری از آلمان - ۲

سلسله نوشته های پتی - Patty

براوو BRAVO

به خاطر میاورم وقتی نوجوان بودم، پنجشنبه ها روزهای هیجان انگیزی بودند. به این دلیل که در این روز مجله براوو منتشر میشد. مجله براوو که یک گنجینه طلایی برای ما نوجوانان بود معمولاً پر بود از مقالات، پوسترها و بعضی مواقع عکسهای بزرگی از گروههای موسیقی محبوب ما، ستارگان پاپ و هنرپیشه ها. معمولاً در هر شماره فردی حضور داشت که محبوب ماها بود. آن وقتها موزیک مورد علاقه یک چیز بود و حال کردن در خیال خود با رهبران گروه های موزیک و هنرپیشه ها برای خودش چیز دیگری. این جور چیزها یک دلمشغول حتمی برای نوجوانان بود. پوسترهای مجله براوو برای سالها دیوارهای اتاق مرا - و تا آنجاییکه میدانم اتاق نوجوانان دیگر را هم - تزیین میکرد. ماجرا معمولاً به این شکل بود: دراز کشیدن روی تخت، نگاه کردن به این تصویرها و لبخندهاشان در حال گوش دادن به ترانه های آنها در رادیو.

صفحه دکتر سامر در مجله براوو، صفحه ای بود که بیشتر از هر چیز دیگر انتظارش را میکشیدیم. صفحه ای که به سئوالات نوجوانانی که هیچ ایده و آشنائی در مورد مسائلی مثل هورمونها و روابط جنسی و خود و روابط عاشقانه نداشتند پاسخ میداد. دکتر سامر در مورد همه چیز حرف میزد: خودارضایی، کاندوم و چگونگی استفاده از آن، بوسیدن، آناتومی اعضای بدن، از دست دادن بکارت، دوره پرئود، دکتر زنان، سکس، اندازه آلت تناسلی و عشقهای ناکم. اینها سئوالات واقعی بودند و در این صفحه مجله همیشه پاسخ این سئوالات آماده بود. شما باید آن مجله را هر هفته میخواندید که مبادا چیز مهمی را از دست داده باشید که ممکن است بعداً در مقطعی از زندگیتان در آن مورد گیر

تخت خواب صورتی

پول با یک پیرمرد داشته باشه حرف میزد راستش به نظر میرسید قبح موضوع تن فروشی ریخته شده!

ولی نظر خودش این بود که فرقی نمیکند من که هر شب مجبور به داشتن یک رابطه ی اجباری هستم حالا اسمش اینه که شوهرمه!!

من که این رابطه رو نمیخوام از روی ناچاری باهاش زیر یک سقفم اگر بدونم بچه ام رو بهم میده و من هم بتونم زندگیمو تامین کنم یک روز هم ادامه نمیدم ولی حالا که قسمت ما اینه حداقل بگذار آرزوی بچه ام را تامین کنم چه

کرده باشید. دکتر سامر ما را به طور دسته جمعی در مسیر مراحل مختلف بلوغ و بیداری جنسی مان راهنمایی میکرد و همه این کارها از طریق فقط همان یک صفحه انجام میشد. هر پنجشنبه قبل از شروع کلاس یکی از ماها (پسر یا دختر) یکی از نامه ها به دکتر سامر را با صدای بلند میخواند. ما همیشه در مورد محتوای نامه ها و نویسنده اش شوخی میکردیم. معمولاً مشکلات مطرح شده و خامی نویسنده این سئوالات و اینکه یک کسی مجبور شده است با چنین مشکلاتی درگیر شود مورد مزاح ما بود. ما فقط سئوالات را میخواندیم نه جوابها را. البته ما در عین حال یک کمی خجالت هم میکشیدیم چون ما اگر چه هیچ چیزی در باره مسائل مطرح شده



نمیدانستیم اما میخواستیم خودمان را یکجوری دانا نشان دهیم. البته از این کارمان خنده مان میگرفت.

من معمولاً همان نامه ها را بعداً در خانه دوباره میخواندم. در اتاقم و به تنهایی برای خودم. این بار هم سئوالات را و هم پاسخها را میخواندم. شگفت زده میشدم از سئوالاتی که مردم در باره اش حرف میزدند و اینکه معنای واقعی این موضوعات در تجربه و عمل

فرقی میکنه همش تن فروشیه چه با شوهرت چه با غریبه. بخواهی بدونی ما زنها بیشترمون تن فروشیم! کی با عشق زندگی میکنه؟ حالا که اینطوریه من میخوام پول بیشتری در بیارم تا کی بدبختی بکشم دنیا رو چه دیدی شاید اون پیرمردی که دنبالش میگردم زندگیمو عوض کرد.

نفرت انگیز بود اون از دنیا نه توقع شاهزادهای با اسب سفید داشت و نه قصر ملکه رو آرزو میکرد یک پیرمردی بیاد که در برابر استفاده از او بتونه کمی هم پول به او بده تا بتونه برای بچه اش کفش اسکیت



چگونه است. حالت من ترکیبی از انتظارات و آرزوهای هیجان انگیز بود. اغلب این موضوعات عملاً با من فاصله داشتند. شبیه صدای ضعیفی در دوردستها بودند. با این همه با خواندن دقیق آن صفحه در هر هفته، میتوانستم مطمئن باشم که یک جوری رشد طبیعی دارم.

این مسائل در ذهن من سنگینی میکردند تا اینکه زمانی رسید که خود من هم دیگر باید عملاً با این مسائل دست و پنجه نرم میکردم. انتقال از بازی "زن و شوهر" به همراه باربی و کن به دنیای واقعی مانند راه رفتن در اقیانوسی از مه بود. چیزهایی میدانستیم ولی هنوز تجربه نمیکردیم. وقتی که کلاس آموزش جنسی و بیولوژی ما شروع شد (یک روش علمی با یک معلم لیبرال بیولوژی)؛ ما از موضوعات پایه ای آگاه بودیم، دانش تئوریک خوبی در مورد این موضوعات داشتیم، انتظارات هیجان انگیز داشتیم و می خندیدیم و صورتمان از خجالت سرخ می شد. ...

ادامه دارد

برای علیه تبعیض بنویسد و نشریه را به دوستان و همکاران و همکلاسی های خود هدیه کنید!

بخره کامپیوتر و یا تخت خواب که همه اینها برای یک زندگی در قرن بیست و یک از ابتدایی ترین وسایل زندگیست که تازه همه اینها رو خودمان تولید میکنیم ولی نمیتونیم از محصولات دست ساخت خودمون هم بهره مند بشیم

دنیایی که انسان رو تا این حد بی ارزش میکنه باید زیرو روبشه همانطور که تولید زندگی و ملزوماتش بدست ماست باید اداره این دنیا هم بدست ما باشه تا بتونیم با حرمت زندگی کنیم تا همه بتونن از نعمتهای زندگی برابر استفاده کند.*